

تحدید حدود بستر و زیر بستر دریای خزر با اتکا به اصل انصاف

میثم آرائی درونکلا*^۱، ساسان صیرفی^۲، عباس کوچ‌نژاد^۳

چکیده

یکی از زنده‌ترین و البته پیچیده‌ترین وقایع حقوقی-سیاسی منطقه خزر را می‌توان رژیم حقوقی حل‌نشده دریای خزر به حساب آورد. دریای خزر به‌عنوان یک دریای بسته از گذشته پرفرازونشیبی در زمینه رژیم حقوقی خود برخوردار بوده و شاید نتوان چشم‌انداز مشخصی از آینده آن را ترسیم کرد. در حال حاضر کشورهای حاشیه خزر در زمینه محیط زیست و محدوده آب‌های سرزمینی و منطقه ویژه ماهیگیری به توافقات نسبتاً مشخصی دست یافته‌اند، اما ماراتن پیچیده خزر در حوزه منطقه انحصاری اقتصادی و همچنین فلات قاره این دریا همچنان حل‌نشده باقی مانده است. در این زمینه با مروری بر مواضع جمهوری اسلامی ایران خواهیم دید که ایران برای تقسیم یا تحدید حدود دریای خزر به اصل انصاف استناد کرده و در پی احقاق حقوق از دست‌رفته خود از این رهگذر است. مقاله حاضر سعی دارد با بررسی معنی و مفهوم اصل انصاف به‌عنوان جلوه‌ای از حق طبیعی و تشریح رویه دیوان بین‌المللی دادگستری در زمینه تحدید حدود فلات قاره، به درک صحیحی از این واژه و حدود آن دست یابد تا از این طریق بتوانیم به ایده مشخصی درباره تحدید حدود بستر و زیربستر دریای خزر برسیم.

کلیدواژگان

اصل انصاف، تحدید حدود، حق طبیعی، دریای خزر، فلات قاره.

۱. استادیار، گروه حقوق، دانشگاه پیام نور، مازندران، ایران (نویسنده مسئول). Email: maysama122@yahoo.com

۲. استادیار، گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
Email: sasanseyrafi@ut.ac.ir

۳. استادیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد تهران مرکز، تهران، ایران. Email: akouch@yahoo.fr
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۱۸

مقدمه

رژیم حقوقی حاکم بر دریای خزر را می‌توان موضوع پیچیده‌ای دانست که بعد از فروپاشی شوروی ابعاد منحصر به فردی یافته است. تبدیل کشورهای حاشیه خزر از دو به پنج کشور سبب بازتعریف مجدد حدود سرزمینی و دریایی دریای خزر میان کشورهای جدا شده از شوروی شد. در این زمینه از سال ۱۹۹۲ میلادی (۱۳۷۱ش) کشورهای حاشیه دریای خزر با ابتکار و عمل جمهوری اسلامی ایران اقدام به آغاز مذاکراتی در خصوص حل و فصل رژیم حقوقی حاکم بر این دریا کردند. در این مذاکرات جمهوری اسلامی ایران به یکی از اصلی‌ترین منابع حقوق بین‌الملل که همانا اصل انصاف بوده است، استناد کرده و سعی داشته تا با اتکا به این اصل اقدام به احقاق حقوق منصفانه سهم خود در این دریا کند.

این در حالی است که اصل انصاف به عنوان یکی از اصلی‌ترین منابع حل و فصل اختلافات بین‌المللی از چارچوب و حدود مشخصی برخوردار نیست، از این رو در مقاله حاضر سعی می‌شود با اتکا به یک رویه عملی، معنی و مفهوم اصل انصاف بررسی شود. در این میان اگر بگوییم از همان آغاز روند مذاکرات می‌توانست حدس زد که به همین زودی‌ها این کلاف سردرگم باز نخواهد شد، بی‌جا نگفته‌ایم. در واقع دلایل زیادی وجود داشت که می‌توانست این ایده را تقویت کند. از عمده‌ترین این دلایل که می‌توانند به عنوان سؤالات اصلی مقاله حاضر نیز به حساب آیند و باید به آنها پاسخ موجهی داده شود، عبارت بودند از:

الف) از همان ابتدا برخلاف تجربه و رویه‌های موجود بین‌المللی، کشورها مذاکرات را سیاسی آغاز کردند و سیاستی را به پیش بردند. کشورهای حاضر اعتقادی به کار کارشناسی در حوزه حقوق دریاها، اقیانوس‌شناسی و زمین‌شناسی ندارند. همچنین دیدگاه مشخصی از معنی و مفهوم اصل انصاف در موضوع حاضر به چشم نمی‌خورد.

ب) کشورهای حاشیه دریای خزر، برای تأمین منافع ملی از معادلات مربوط به موازنه قوا استفاده می‌کنند. اگر بخواهیم فیلسوفانه به این موضوع بنگریم، باید بگوییم هیچ‌گاه پدیداری به نام قدرت موجب رفع اختلاف نمی‌شود. عدم موازنه قوا بر غلظت دلیل قبلی افزوده است.

ج) یکی دیگر از دلایل پیچیده شدن موضوع حاضر را می‌توان عدم جایگاه برابر دریای خزر در اولویت‌های سیاست خارجی این پنج کشور دانست.

د) عهدنامه‌های قدیمی موجود به گونه‌ای از استفاده مشاع (رژیم کاندومینیوم)^۱ از دریا اشاره کرده بودند. اگر در همان زمان، توافق مشخصی میان ایران و شوروی بر سر استفاده از فلات قاره^۲ وجود می‌داشت، امروزه می‌توانستیم امید بیشتری به حل و فصل اختلافات داشته باشیم.

1. Condominium
2. Continental shelf

ن) کشورهای حاشیه دریای خزر عملاً توجهی به تقسیم‌بندی سنتی از مناطق دریایی نظیر فلات قاره، منطقه انحصاری اقتصادی و ... ندارند.

و) توافقات پشت پرده کشورهای شوروی سابق نیز سبب لوٹ شدن اصل قضیه حل اختلاف شده است.

ی) کشورهای حاشیه جنوبی خزر نظیر ایران، آذربایجان و ترکمنستان عضو کنوانسیون ۱۹۵۸ فلات قاره و کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها نیستند.

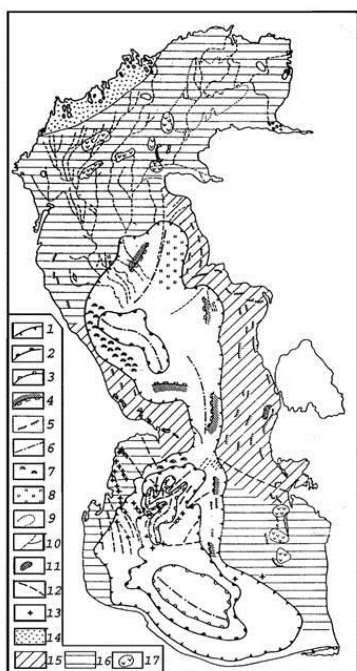
دلایل مطرح‌شده که ترکیبی از دلایل جغرافیایی، سیاسی و حقوقی به حساب می‌آیند، تاکنون حل‌وفصل رژیم حقوقی دریای خزر را ناکام گذاشته‌اند. با بررسی رویه‌های موجود بین‌المللی و نیز آرای دیوان بین‌المللی دادگستری می‌توان گفت موضوع حاضر با وجود پیچیدگی‌های آن، قابل حل خواهد بود، به شرط آنکه توجه ویژه‌ای به تجربه‌های کشورهای دیگر و رویه‌های حقوقی بین‌المللی داشت، به خصوص آنکه ماده ۸ کنوانسیون آکتائو که در ۲۳ مرداد ۱۳۹۷ به امضای سران کشورهای حاشیه خزر رسید، مبنای تحدید حدود بستر و زیر بستر این دریا را قواعد عموماً شناخته‌شده حقوق بین‌الملل معرفی می‌کند. در این زمینه می‌توان ادعا داشت که بخش عمده چالش‌های حقوقی موجود میان کشورها، به خصوص ایران، آذربایجان و ترکمنستان معطوف به مناطق بستر و زیربستر، که آن را فلات قاره می‌خوانیم است. از این رو باید با مرور رویه‌ها و رژیم حقوقی حاکم بر مناطق فلات قاره که در بخش عمده‌ای از قواعد خود، متأثر از واقعیت‌های جغرافیایی و اصل انصاف است، به راهکار کاربردی و مشخص دست یابیم.

در مقاله حاضر فرض است که رویه‌های تاریخی و حقوقی مربوط به اصل انصاف می‌تواند بخش عمده‌ای از اختلافات ناظر بر تعیین حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی را حل کرده و زمینه را برای قوام بخشیدن به مناسبات میان کشورهای حاشیه آن فراهم سازد. از این رو با بررسی آرای متعدد دیوان بین‌المللی دادگستری در زمینه تحدید حدود فلات قاره کشورها که تقریباً در تمامی آنها مبنای ترافع اصل انصاف بوده است، روند تحول این مفهوم در آرای دیوان را بررسی می‌کنیم تا بتوانیم به درک مشترکی از اصل انصاف دست یابیم. اما پیش از آن باید به صورت مختصر، مشخصه‌های دریای خزر و اقدامات حقوقی صورت گرفته درباره آن را بررسی کرد.

اهمیت بستر دریای خزر و فقدان مطالعات زمین‌ریخت‌شناسی

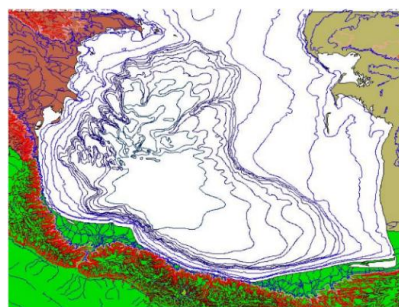
به نظر می‌رسد که یکی از چالش‌های موجود در دریای خزر عدم شناخت کافی و حقوقی از واقعیت‌های جغرافیایی آن است. اگر بگوییم دریای خزر در منطقه جنوبی خود از ناشناخته‌ترین

وضعیت زمین شناسی و زمین ریخت شناسی برخوردار است، سخن به گزافه نگفته ایم. این در حالی است که تنها نقشه های زمین ریخت شناسی موجود در مراکز علمی و مطالعاتی فارسی زبان مربوط به دهه های ۱۹۸۰ است که توسط شوروی رسم شده (شکل ۱) و نمی توان از لحاظ سیاسی و فنی صحت نقشه های رسم شده توسط شوروی را مورد استناد قرار داد. به خصوص آنکه با سایر نقشه های غیر رسمی موجود نیز تفاوت های فاحشی دارد (شکل ۲).



شکل ۱ (پژوهشگاه ملی اقیانوس شناسی و علوم جوی)

۱. مرز فلات قاره؛ ۲. مرز شیب قاره با حوضه عمیق؛ ۳. حوضه عمیق؛ ۴. مرز سطح فلات قاره دیرینه؛ ۵. بخش های فرسایشی در اعماق مختلف؛ ۶. محور بیشینه خمش در عهد حاضر؛ ۷. زمین لغزش؛ ۸. جریان های موقت؛ ۹. مرز دره اورال؛ ۱۰. آثار رودخانه های قدیمی؛ ۱۱. ناهمواری های فرسایشی؛ ۱۲. محور تاقدیس های اصلی؛ ۱۳. گل فشان ها؛ ۱۴. دلتای ولگا؛ ۱۵. نواحی فرسایشی؛ ۱۶. نواحی تجمععی؛ ۱۷. مناطق با ناهمواری های تفکیک شده در ارتباط با بالآمدگی های اخیر.



شکل ۲

از نظر جغرافیایی، دریای خزر پهنه آبی است که میان دو قاره آسیا و اروپا قرار گرفته و از جنوب به ایران، از غرب به جمهوری آذربایجان، از شمال غرب به روسیه، از شمال شرق به قزاقستان و از طرف مشرق به ترکمنستان محصور می شود. این دریا به لحاظ درازای آن، از

شمال به جنوب، به سه حوضه شمالی، مرکزی و جنوبی تقسیم شده است. دریای خزر فاقد ارتباط هیدرولوژیک^۱ با دریاهاى آزاد است، با این حال کشتیرانی از طریق رودخانه ولگا و سپس کانال ولگا - دن به دریای آزوف و دریای بالتیک صورت می‌گیرد. از حدود ۴۴۰۰ کیلومتر خط ساحلی دریای خزر، ۶۹۵ کیلومتر آن در روسیه، ۶۰۰ کیلومتر در جمهوری آذربایجان، ۸۲۰ کیلومتر در ایران، ۶۵۰ کیلومتر در ترکمنستان و ۱۶۰۰ کیلومتر در قزاقستان واقع است (سازمان حفاظت محیط زیست، ۱۳۹۲: ۱۲) که البته هیچ‌یک از این اعداد مبتنی بر محاسبات حقوقی نیستند و ارزش حقوقی ندارند.

تاکنون ارزیابی‌های دقیق و کاملی از زمین‌ریخت‌شناسی دریای خزر صورت نگرفته یا اگر هم صورت پذیرفته در دسترس همگان قرار ندارد. با این حال می‌توان گفت که فلات ایران، صفحه تورانی (سازمان حفاظت محیط زیست، ۱۳۹۲: ۱۳) و دنباله باختری کپه داغ (آقاناتی، ۱۳۸۳: ۱۰۸) و از شمال نیز پوسته یا فلات روسیه در شکل‌گیری جغرافیای فعلی این دریا آثار جدی داشته‌اند. جمهوری اسلامی ایران به صورت اختصاصی بر روی فلات ایران قرار گرفته و بخش شمال غربی ایران با جمهوری آذربایجان بر روی دنباله باختری کپه داغ و از سوی شمال شرق به اتفاق ترکمنستان بر روی صفحه تورانی قرار دارد.^۲

اهمیت موضوع حاضر در آن است که رژیم حقوقی حاکم بر فلات قاره تا حد زیادی وابسته به واقعیت‌های زمین‌شناسی موجود است (Highet, 1993) و عدم شفافیت موجود در ریخت‌شناسی کف دریا موجب شده است که نتوان برآورد دقیقی از منابع نفتی موجود و حدود فلات قاره طبیعی هر یک از سه کشور مدعی در خزر جنوبی داشت. این در حالی است که منابع اثبات‌شده و قابل استحصال دریای خزر عددی نزدیک به ۱۱۵ میلیارد بشکه نفت برآورد می‌شود (Kostianoy et al., 2016: 39).

در راستای نبود یک ایده و تر قابل اتکا در حوزه ماهیت زمین‌ریخت‌شناسی دریای خزر می‌توان موانع متعددی را شناسایی کرد که عمده این موانع ماهیت سیاسی دارند. اولین مانعی که موجبات عدم مطالعه جامع در بستر دریای خزر را فراهم کرده، عدم همکاری کشورهای حاشیه خزر در بلوک جنوبی است، زیرا مطالعات مربوطه نیاز به استفاده از تجهیزات دقیق (از لحاظ علمی، های-تک) و لرزه‌نگاری‌های مشخص دارد که با توجه به مشترک بودن این گودال میان ایران، ترکمنستان و آذربایجان، تاکنون اجماع و توافقی میان طرفین بر سر موضوع مورد بحث حاصل نشده است. دومین مانع موجود اراده سیاسی طرفین برای انجام این مطالعات است. با اینکه این دریا در اولویت سیاست خارجی آذربایجان و ترکمنستان قرار دارد، با این حال جایگاه رفیعی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ندارد.

1. Hydrology

۲. نظریات دیگری نیز وجود دارند که براساس آن کل خزر جنوبی حاصل از چین‌خوردگی آلی است.

رژیم حقوقی سنتی دریای خزر و آثار آن بر تحدید حدود فلات قاره

نگاهی کوتاه به موازین حقوقی دریای خزر نشان خواهد داد که حدود، تعداد و ماهیت توافقات موجود میان کشورهای دریای خزر بسیار محدود است. در دو قرن اخیر شاهد امضا شدن عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای و عهدنامه‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ میان دولت‌های حاکم در این مناطق بوده‌ایم. عهدنامه‌های گلستان (۱۸۱۳) و ترکمانچای (۱۸۲۸) از آن جهت مورد استناد قرار می‌گیرند که نه تنها سرآغاز تغییر و تحولات در حدود مرزی بوده‌اند، بلکه تأثیراتی جدی بر شناسایی عرف شکل‌گرفته موجود در میان طرفین دارند. این دو معاهده اصل را بر استفاده مشترک یا رژیم کاندومینیوم (استفاده متعارف که کشتیرانی است) می‌گذارند و محدودیت‌هایی را برای کشتی‌های جنگی طرف ایرانی وضع می‌کنند. این رژیم براساس فصل پنجم عهدنامه گلستان و فصل هشتم عهدنامه ترکمانچای انشا شده است.

از آنجا که در آن زمان بهره‌برداری‌هایی مانند استحصال نفت و گاز از اعماق دریاها مرسوم نبوده، طبیعتاً این دو معاهده اشاره‌ای به مبحث فلات قاره ندارند. اما می‌توان یک اراده مشترک را از سوی طرفین شناسایی کرد و آن هم عدم تقسیم دریا و در نتیجه استفاده مشترک از آن بوده است. فصل دیگر موازین حقوقی خزر بعد از انقلاب ۱۹۱۸ روسیه و پیروزی انقلاب کارگری شروع می‌شود. در سال ۱۹۲۱ عهدنامه‌ای میان طرفین به امضا می‌رسد که در فصل اول آن سیاست‌های روسیه تزاری علیه ایران را جابرا نه خوانده و حقوق ازدست‌رفته ایران را به آن بازمی‌گرداند. در فصل دوم عهدنامه ۱۹۲۱ به صراحت به ایران حق داشتن بحریه (کشتی‌های جنگی) در دریای خزر داده می‌شود. در این فصل به صورت روشن‌تری بر رژیم استفاده مشاع (براساس تساوی) اشاره می‌شود. در فصل ۱۲ عهدنامه ۱۹۲۱ صراحت لهجه بیشتری به خرج داده شده است و کلیه فواید اقتصادی انحصاری را از انحصار روسیه خارج می‌کند. طبیعی است که فواید اقتصادی یک عبارت عام است و می‌تواند شامل هر نوع استفاده‌ای که منتج به خلق پول شود شود.

عهدنامه سال ۱۹۴۰ میلادی در ماده ۱۲ خود پا را از حدود استفاده معمول از دریای خزر که شامل کشتیرانی، حق انحصاری انتقال کالا و مسافر اتباع داخلی (کابوتاژ)، ماهیگیری در عرض ۱۰ مایل و مسائل مربوطه می‌شود، فراتر نمی‌گذارد. همه این موارد در حالی رخ داد که صنعت نفت در جمهوری آذربایجان (خاصه شهر باکو) از سال ۱۹۹۱ میلادی وارد فاز صنعتی و مدرن خود می‌شود، اما تا دهه‌های ۷۰ این صنعت محدود به مناطق ساحلی و خشکی این کشور است. از سال ۱۹۴۹ برای اولین بار تلاش‌های شوروی برای استحصال نفت از مناطق دور از ساحل (خاصه میدان نفتی داشلاری) به نتیجه می‌رسد (Mehdiyoun, 2000: 181-182)؛ یعنی آنکه در زمان انعقاد موافقت‌نامه‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ بحث فلات قاره و اکتشاف و استحصال نفت

یک موضوع عام، کاربردی و در دسترس نبوده است. با آنکه از سال ۱۸۶۴ علم کافی به وجود منابع نفتی در دریای خزر، براساس تئوری‌های ارائه‌شده از سوی آقای اچ.وی. آویخ، معدن کاو و جغرافیدان آلمانی وجود داشته است، اما اوج اهمیت وجود منابع نفتی و استخراج نفت در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی به اثبات می‌رسد. از این رو توافقی میان دو کشور صورت نگرفت و هیچ معاهده‌ای که ناظر بر بستر و زیربستر دریا باشد، به امضا نرسید. بدین ترتیب می‌توان گفت رژیم حقوقی سنتی دریای خزر هیچ‌گاه مستقیماً اشاره‌ای به مناطق بستر و زیربستر این دریا نکرده است و تنها در عهدنامه سال ۱۹۲۱ بود که با اشاره به واژه «فواید اقتصادی» به صورت عام، گونه‌ای از رژیم حقوقی مشاع در همه حوزه‌های اقتصادی را مورد اشاره قرار می‌دهد. بدین ترتیب تنها اثر این معاهدات بر رژیم بستر و زیربستر دریای خزر را می‌توان القای رژیم بهره‌برداری مشاع که باید عاقلانه و منصفانه باشد، دانست. ظاهراً این دیدگاه با نظریات ارائه‌شده توسط دولت روسیه و نیز سایر صاحب‌نظران انطباق بیشتری دارد که تحت عنوان رژیم کاندومینیوم بحث شده است (Ashley Roach & Smith, 2005: 3540-1).

در این زمینه کشورهای روسیه، قزاقستان و آذربایجان اقدام به انعقاد موافقت‌نامه‌های دوجانبه‌ای کرده‌اند که در چارچوب همین توافقات اقدام به تحدید حدود و بهره‌برداری از مناطق بستر و زیر بستر دریا در خزر شمالی و خزر میانی کرده‌اند (Kostianoy *et al.*, 2016: 51). هرچند عموماً ایران نمی‌تواند ادعای مشخصی در خصوص استفاده مناطق فلات قاره خزر شمالی و میانی طرح کند، اما به علت پایین بودن عمق آب در آن مناطق این احتمال وجود دارد که به حقوق مربوط به کشتیرانی ایران صدماتی وارد شود. از این رو ایران نیز در مواضع رسمی خود به هر گونه توافق دوجانبه معترض بوده و معتقد است هر گونه توافقی باید با شرکت پنج کشور حاصل شود.^۱

کاربرد اصل انصاف در تحدید حدود بستر و زیربستر دریاها (فلات قاره)

در سال‌های اخیر جمهوری اسلامی ایران، براساس رویه‌های موجود بین‌المللی، اصرار بر حل و فصل تحدید حدود مناطق دریای خزر براساس اصل انصاف^۲ داشته است. با آنکه بررسی رویه‌های بین‌المللی نشان می‌دهد اصل انصاف اصلی‌ترین چارچوب تحدید حدود فلات قاره است و حتی دیوان در آرای متعدد، اصل انصاف را جزء جدانشدنی رژیم حقوقی فلات قاره می‌داند، اما ظاهراً گونه‌ای از ناپختگی در این مفهوم و حدود آن در اذهان وجود دارد. باید

۱. مواضع ایران در این خصوص به دفعات طی مکاتبات نمایندگی دائم جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل متحد با دبیرکل این سازمان اعلام شده است. در این خصوص ر.ک:

UN Docs. A/52/325 dated Spt. 8, 1997; A/52/588 dated Nov.25, 1997; A/52/913 dated May 21, 1998; A/56/1017 dated July 31, 2002.

2. Equitable principle

دانست برخلاف تصور عامه، انصاف نه یک اصل با قواعد مشخص، بلکه شیوه‌ای برای حل و فصل اختلاف با قواعد نامشخص و فراحقوقی^۱ است.

در ماده ۲ کنوانسیون ۱۹۵۸ فلات قاره از واژه خط منصف^۲ استفاده شده است که از همان ابتدا موجب ایجاد مناقشاتی در تعیین حدود فلات قاره شده و در نهایت دیوان بین‌المللی دادگستری در آرای متعددی اقدام به تفسیر این عبارت کرده است. براساس این ماده، اگر کشورها نتوانند براساس توافق میان خود فلات قاره اختصاصی خود را داشته باشند، باید براساس خط منصف اقدام به تعیین حدود فلات قاره کنند. در این زمینه نتیجه و محتوای تفسیر آرای دیوان به تقویم و توسعه مفهوم اصل انصاف و نیز مفهوم حقوقی خط منصف در تعیین حدود فلات قاره منجر شده است.

۱. اصل انصاف^۳

انصاف یا equity را به بی‌طرفی معنی کرده‌اند که عملاً مترادف با fairness در معنی عام کلمه است (Garner, 2009: 648). از دیگر تعاریف مصطلح واژه انصاف، اصول مربوط به انصاف و نسبت آن با حق‌ها^۴ است. این واژه در حقوق طبیعی بر محوریت حق‌های غیر انبذارانه^۵ شکل گرفته است. از طرفی انصاف به اصولی از عدالت که صرفاً مبتنی بر اوضاع و احوال خاص^۶ است نیز اطلاق شده است (Garner, 2009: 648). این تعریف از انصاف با رویه‌های دیوان و آرای صادرشده در زمینه تعیین حدود فلات قاره هماهنگی کامل‌تری دارد که از آن به حق طبیعی^۷ نیز یاد می‌شود (Garner, 2009: 648). بدین ترتیب همان‌گونه که در توضیح آرای صادرشده توسط دیوان مشاهده خواهیم کرد، از دیدگاه رویه موجود، اصل انصاف برابر با حق طبیعی خواهد بود که خود در ارتباط با وضعیت‌های خاص یک موضوع و پدیدار قرار دارد (Herman, 1984: 830)، زیرا در حق طبیعی فرض بر آن است که عدالت و حقوق صرفاً یکی از مقولات و ابزارهای برقراری عدالت به حساب آمده و در صورتی که حقوق و ابزارهای آن مکفی به نظر نرسد، انصاف به‌عنوان گزینه جایگزین یا تکمیلی وارد عمل می‌شود. به همین دلیل دیوان در قضیه دریای شمال انصاف را مبنای تعیین در نظر گرفته و به نتایج منصفانه ناشی از تعیین حدود تأکید می‌کند (Rothpfeffer, 1972).

-
1. Praetor legem
 2. Equidistance
 3. Principle of equity
 4. Rights
 5. Inalienable Rights
 6. Special Circumstance's
 7. Natural justice

۲. فلات قاره

برای آنکه بتوانیم به اصول مشخصی در زمینه تحدید حدود فلات قاره دست یابیم، باید با معنا و مفهوم حقوقی آن آشنا باشیم. براساس ماده ۷۶ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها، فلات قاره به ادامه طبیعی زمین در دریاها اطلاق می‌شود که تا حد بیرونی فلات در زیر آب ادامه دارد. اولین بار رژیم حقوقی فلات قاره براساس اعلامیه ترومن^۱ وارد نظام حقوق دریاها شد و بعدها اولویت کشورها در استفاده و بهره‌برداری از منابع آن به یک اصل بدیهی تبدیل شد. البته از آن ابتدا کشورها مایل به استفاده از کل عرض فلات قاره طبیعی کشور خود بودند و خود را محدود به فاصله معینی نمی‌کردند و با آنکه کنوانسیون ۱۹۵۸ فلات قاره عرض فلات قاره را مشخص نمی‌کند، اما کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها اظهار داشت، در صورتی که عرض فلات قاره جغرافیایی بسیار طولانی باشد، تحت ضوابط خاصی باید به ۲۰۰ مایل دریایی و در مواردی نیز در نهایت ۳۵۰ مایل دریایی محدود شود. براساس ماده ۷۶ معاهده حاضر، شرط تجاوز از حدود ۲۰۰ مایل نیز فرا رفتن حد خارجی^۲ فلات قاره یک کشور در ورای ۲۰۰ مایل دریایی است (برای تفصیل ر.ک: Suarez, 2008; Cook, 2000).

در این زمینه در نظامات حقوقی مربوط به فلات قاره ممکن است در مواقعی دو یا چند کشور مقابل یکدیگر، در فاصله‌ای از هم یا یک موقعیت هندسی خاص از یکدیگر قرار داشته باشند که هیچ‌گاه نتوان عرض ۲۰۰ مایل را برای هر یک از آنها به‌عنوان حد خارجی فلات قاره تحدید حدود کرد. در چنین شرایطی بند ۱ ماده ۶ کنوانسیون ۱۹۵۸ فلات قاره از ضابطه خط میانه^۳ یا خط منصف^۴ استفاده می‌کند. از طرفی دیوان در رأی صادره در قضیه لیبی/مالت اشاره می‌کند که اگر فاصله میان طرفین کمتر از ۴۰۰ مایل دریایی باشد، نمی‌توان به حد خارجی فلات قاره استناد کرد. در این بین باید دانست اصطلاح خط منصف برخلاف صورت ظاهری ماده حاضر بیشتر از آنکه یک اصطلاح هندسی و جغرافیایی باشد، اصطلاحی حقوقی است و محتوای آن ریشه در اصل انصاف دارد. از آنجا که وضعیت دو کشور ترکمنستان و آذربایجان به‌گونه‌ای است که با ایران در حالت مجاور (adjacent) و در نسبت با هم در مقابل (opposite) یکدیگر قرار دارند، تبیین زوایای این واژه و نسبت آن با اصل انصاف می‌تواند بسیار راهگشا باشد.

۳. مفهوم منصفانه خط میانه (براساس روبه‌های بین‌المللی)

همان‌گونه که بیان شد، اگر فاصله دو کشور از یکدیگر یا زاویه خطوط ساحلی آنها از یکدیگر

1. Truman Declaration
2. Continental margin
3. Median line
4. Equidistance Line

به گونه‌ای باشد که نتوان برای هر یک از آنها فاصله‌ای به اندازه ۲۰۰ مایل را به‌عنوان حد بیرونی فلات قاره در نظر گرفت، می‌بایست براساس خط منصف فلات قاره را تعیین حدود کرد. با مراجعه به رویه‌های قضایی بین‌المللی خواهیم دید برای اولین بار در سال ۱۹۴۸ میلادی میان جمهوری فدرال آلمان، هلند و دانمارک، موضوع فلات قاره و تعیین حدود آن براساس خط منصف استفاده شد. دیوان بین‌المللی دادگستری به دلیل اتحاد موضوعی دعاوی حاضر تصمیم به ادغام دعاوی مطروحه گرفته و اقدام به شروع رسیدگی می‌کند. از آنجا که آلمان عضو کنوانسیون ۱۹۵۸ فلات قاره نبوده است، دو کشور دانمارک و هلند ادعا می‌کنند که می‌باید خط منصف به‌عنوان یکی از اصول و قواعد حقوق بین‌الملل عرفی مبنای تعیین حدود فلات قاره میان طرفین باشد.

دیوان با بررسی اظهارات طرفین اظهار می‌دارد به دلیل آنکه آلمان به عضویت کنوانسیون ۱۹۵۸ فلات قاره در نیامده است، ضابطه خط منصف برای آلمان لازم‌الاجرا نیست (ICJ Rep, 1969: para. 21)، با این حال خط منصف از اصول بنیادین مربوط به تعیین حدود فلات قاره به‌شمار نمی‌رود (ICJ Rep, 1969: para. 37) و همچنین با توجه به عدم پیشنهاد آن از سوی کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد و قابلیت اعمال حق شرط بر آن، ریشه در حقوق بین‌الملل عرفی ندارد (ICJ Rep, 1969: para. 60) و بدین ترتیب براساس خواسته طرفین، اقدام به تعیین حدود می‌کند و بحث تقسیم^۱ فلات قاره را که خواسته هلند و دانمارک بود، رد می‌کند (ICJ Rep, 1969: para. 18). این نکته که دیوان بحث تعیین حدود را جایگزین تقسیم می‌کند، می‌تواند درسی مهم برای کشورهای حاشیه خزر تلقی شود. البته باید دانست دریای شمال به‌عنوان پهنه آب‌های آزاد یک پهنه غیرقابل تقسیم است. کشورهای حاشیه خزر نیز می‌توانند به‌جای ایده غیرکاربردی تقسیم دریا به‌دنبال تعیین حدود مناطق مختلف دریایی در آن باشند. دیوان در رأی حاضر این موضوع را که خط منصف یک مفهوم صرفاً هندسی است، رد کرده و آن را اصطلاح حقوقی مبتنی بر اصل انصاف می‌داند.

دیوان در قضیه حاضر به‌جای موازنه سهم (تقسیم دریا) به موازنه منافع (حصول نتایج منصفانه) تأکید می‌کند تا بتوان براساس شرایط خاص حاکم بر قضیه به نتایج منصفانه‌ای دست یافت. دیوان برای تصمیم‌گیری در خصوص اعمال اصل انصاف از عبارت وضعیت خاص^۲ نام می‌برد. این واژه می‌تواند مبتنی بر تئوری حق طبیعی باشد که در آن وضعیت خاص هر شخص و شیء مبنای صدور حکم قرار می‌گیرد.^۳ دیوان در رأی حاضر به موقعیت میادین نفتی، نحوه بهره‌برداری، شکل و

1. Apportionment

2. Special circumstance

۳. در واژه‌نامه Black law dictionary یکی از معانی به‌کاربرده شده برای اصل انصاف، حق طبیعی است و این امر به معنی رد سایر مفاهیم و معانی نیست.

طول سواحل هر یک از طرفین اشاره دارد، اما در نهایت، طرفین را براساس اصل انصاف دعوت به توافق می‌کند که می‌توان اثر رأی دیوان را به‌صورت کاملاً واضح و مشخص در توافق میان طرفین دید. نتیجه آنکه تحدید حدود صورت‌گرفته از سوی طرفین با معنی و مفهوم هندسی خط منصف کاملاً متفاوت می‌شود. دیوان در رأی حاضر و همه آرای مربوط به تحدید حدود فلات قاره براساس اصل equity praeter legem (انصاف با قواعد خارج از حقوق) (Garner, 2009: 649) اقدام به ترافع دعا می‌کند. دیوان بیان می‌کند که انصاف یک امر جدانشدنی از رژیم فلات قاره است که از لحاظ تاریخی شکل گرفت^۱ (ICJ Rep, 1969: para. 17).

در تأیید دکتترین شکل‌گرفته، دیوان در سال ۱۹۸۲ در قضیه تونس/ لیبی با توجه به این واقعیت که دو کشور بر روی یک فلات مشترک قرار گرفته‌اند، اظهار می‌دارد که واقعیت‌های جغرافیایی موجود کمکی به حل موضوع حاضر نمی‌کند و نمی‌توان حد طبیعی و خارجی فلات قاره طرفین را مبنای تحدید حدود فلات قاره قرار داد (ICJ Rep, 1982: para 51). دیوان در مقام ترافع بیان می‌دارد که باید بر مبنای اصل انصاف حدود فلات قاره میان طرفین تعیین‌شده و در مقام توضیح اصل انصاف بیان می‌دارد اصل انصاف یک اصل با روش‌های مشخص نیست، بلکه به مجموعه قواعد و اصولی اطلاق می‌شود که به نتیجه منصفانه^۲ می‌انجامد (ICJ Rep, 1982: para. 69). دیوان مواردی مانند طول ساحل طرفین و فضای موجود میان ساحل (خورها و خلیج‌ها) دو کشور مدعی را به‌عنوان وضعیت‌های خاص و عوامل مؤثر بر ترافع دعا ارزیابی می‌کند. دیوان در این رأی نیز در تأیید نظر قبلی خود، خط منصف جغرافیایی را غیر عادلانه دانسته و ادعا می‌دارد که خط منصف هندسی نمی‌تواند نتایج منصفانه داشته باشد (ICJ Rep, 1982: para. 108).

دیوان میان دو منطقه نزدیک ساحل^۳ و منطقه فرا دریا^۴ تمایز قائل شده و علاوه بر آن مواردی نظیر شکل و طول ساحل، وجود جزایر قرقنه^۵، مرز زمینی میان طرفین و اصل تناسب و حتی تأثیر تحدید حدود این دو کشور را بر حقوق کشور ثالث از وضعیت‌های مرتبط^۶ مربوط

۱. دیوان اصل حاضر را در جهت پر کردن خلأ ناشی از قواعد حقوق به‌کار می‌گیرد. این امر به معنی مخالفت با قواعد حقوقی نیست. در مقابل اصطلاح "equity praeter legem" اصطلاحات دیگری نیز در چارچوب اصل انصاف وجود دارند که عبارت‌اند از:

"Equity intra legem": توانایی دادگاه در تفسیر و اعمال حقوق برای دست یافتن به حداکثر نتیجه منصفانه

"Equity contra legem": انصاف برای عدول یا نادیده گرفتن قواعد حقوقی

2. Equitable Result
3. Near the shore
4. Further seaward
5. Kerkennah Islands
6. Relevant circumstances

به تصمیم‌گیری به حساب می‌آورد. طبیعی است که وضعیت‌های مشابهی در بلوک جنوبی دریای خزر وجود دارد که به‌کارگیری چنین استدلالاتی را توجیه می‌کند.

در ادامه توسعه مفاهیم اصل انصاف، دیوان در قضیه خلیج ماین در سال ۱۹۸۴ (میان آمریکا و کانادا) که مربوط به تعیین حدود فلات قاره و منطقه ویژه ماهیگیری بود، مجدداً انصاف را مبنای صدور حکم قلمداد می‌کند (ICJ Report, 1984:para. 113). از این رو می‌توان گفت دیوان همچنان به ایده تأثیر وضعیت‌های خاص بر مفهوم اصل انصاف (Garner, 2009: 648) پایبند است. بدین ترتیب می‌توان گفت رفته‌رفته دیوان با اطمینان بیشتری به ایده و مفهوم حق طبیعی تأکید می‌کند. در قضیه حاضر دیوان به منظور تعیین حدود فلات قاره به سه بخش^۱ مهم اشاره می‌کند که دو مورد از این بخش‌ها مربوط به داخل خلیج ماین و یک مورد خارج از خلیج است. دیوان در رأی حاضر وضعیت‌های موجود خارج از محدوده یک موضوع (در اینجا خلیج ماین) را در صورت‌بندی و حصول نتیجه منصفانه اثرگذار می‌داند. دیوان در رأی حاضر براساس اصول هندسی اقدام به تعیین حدود می‌کند و سپس براساس وضعیت‌های خاص اقدام به اصلاح خط منصف می‌کند (ICJ Rep, 1984:para. 164).

در گام اول، دیوان خارج از تأثیر هر گونه وضعیت‌های خاص، اقدام به تعیین حدود فلات قاره براساس نقاط پیشنهادی طرفین می‌کند که این تعیین حدود هندسی است. در گام دوم، براساس وضعیت شبه‌موازی مناطق ساحلی نووا اسکوتیا و ماساچوست و همچنین جزیره سیل (فوک) از ضابطه خط منصف اصلاح‌شده^۲ استفاده می‌کند. سپس در گام سوم که ناشی از تأثیر اقیانوس آزاد است، تعیین حدود را مجدداً اصلاح می‌کند. دیوان در رأی حاضر نه تنها به اصل انصاف اتکا و اقدام به تعیین حدود می‌کند، بلکه براساس ضابطه خط منصف اصلاح‌شده در پی تعیین حدود منصفانه منطقه فلات قاره است. دیوان در رأی حاضر به ملاحظات زیست‌بومی (اکولوژیکی)^۳ هم به‌عنوان یک وضعیت خاص می‌نگرد (ICJ Rep, 1984:para. 190). در واقع شاهد آنیم که دیوان در یک پروسه زمانی اقدام به پخته‌تر کردن معنی و مفهوم اصل انصاف می‌کند.

دیوان بین‌المللی دادگستری مجدداً در دعوی لیبی/مالت در سال ۱۹۸۲ توسعه اصل انصاف را پیگیری می‌کند. در این دعوی لیبی به شکل طبیعی و امتداد طبیعی ساحل و مفهوم تناسب^۴ استناد می‌کند. دقیق‌تر آنکه چون لیبی به‌تنهایی بر روی فلات قاره مورد ادعا قرار دارد، می‌خواهد این مزیت جغرافیایی را دلیلی بر محروم کردن مالت از فلات قاره قرار دهد. لیبی اعتقاد داشت باید فلات قاره خارج از محدوده‌ای که آن را شکاف قاره‌ای^۵ می‌داند صورت گیرد،

1. Segment
2. corrected median line
3. Ecological
4. Proportionality
5. Rift zone

اما دیوان این ادعا را رد می‌کند و بیان می‌دارد در مواقعی که میان دو کشور مدعی کمتر از ۴۰۰ مایل فاصله است، دلیلی به استفاده از مدل‌های جغرافیایی و زمین‌شناسی که براساس نظریهٔ ترومن ایجاد شده بود، نیست (ICJ Rep, 1985: para 36). البته دیوان ادعا می‌کند که وضعیت جغرافیایی می‌تواند از عوامل مؤثر یا وضعیت خاص حاکم بر اصل انصاف به حساب آید (ICJ Rep, 1985: para. 45). در واقع، موضوع حاضر در جهت عدم رد تأثیر واقعیت‌های جغرافیایی گام برنمی‌دارد، بلکه در جهت رد اصالت واقعیت‌های جغرافیایی به عنوان تنها مبنای تحدید حدود است. دیوان با این استدلال که خط منصف تنها تکنیک تحدید حدود به‌شمار نمی‌رود، عوامل متعددی را در زمینهٔ تحدید حدود منصفانهٔ فلات قاره مثال می‌زند. دیوان از این عوامل به وضعیت‌های مرتبط نام برد. این وضعیت‌ها عبارت‌اند از شکل اصلی سواحل، تفاوت میان طول آنها، فاصلهٔ میان سواحل و اختلاف آنها و لحاظ کردن آب‌های کم‌عمق در تحدید حدود (ICJ Rep, 1985: para. 48). بدین ترتیب دیوان همچنان به رویهٔ پیشین خود پایبند است.

دیوان اذعان می‌کند باید مراقب بود تا اندازهٔ فلات قاره هر یک از طرفین به‌طور محسوسی از طرف دیگر بیشتر نشود، بدین‌صورت که در شکل کلی سهم طرفین، تناسب برقرار باشد (ICJ Rep, 1985: para. 55). در رأی حاضر دیوان همانند رویه‌های قبلی اقدام به رسم خط منصف موقت کرده و سپس براساس وضعیت‌های خاص و وضعیت‌های مربوطه اقدام به اصلاح این خطوط کرد (ICJ Rep, 1985: para. 60). دیوان در رأی حاضر با وجود اتکا به اصل انصاف، برخلاف آرای قبلی، بیشتر از آنکه وضعیت‌های خاص را محدود به واقعیت‌ها و منافع خود فلات قاره (نظیر نفت، منابع موجود، میزان استحصال و ...) بداند، این وضعیت‌ها را در موضوعات ظاهری و عینی نظیر طول ساحل و شکل آن محدود می‌کند (ICJ Rep, 1985: para. 65). این رویه در آرای بعدی تعدیل شد و دیوان علاوه بر امور ظاهری به واقعیت‌ها و منافع اختصاصی خود فلات قاره نیز توجه می‌کند که نمونهٔ آن را می‌توان در قضایای تحدید حدود بین گرین‌لند و جان‌ماین در سال ۱۹۹۳ و نیز رومانی علیه اوکراین در سال ۲۰۰۹ مشاهده کرد. دیوان در رأی اخیر بعد از مراحل مذکور اقدام به اعمال تست نسبت^۱ می‌کند تا ببیند میان طول ساحل طرفین و مساحت اختصاص یافته به آنها تناسب برقرار باشد. چنین ایده‌ای برگرفته از اصل زمین بر دریا حکومت می‌کند^۲ است.

در ادامه، مصادیق دیگری از اصل انصاف در قضیهٔ تحدید حدود میان جان‌ماین^۳ و گرین‌لند^۴ (دعوی دانمارک علیه نروژ) نمود پیدا کرده است. در این قضیه نروژ از دیوان می‌خواهد حدود ۲۰۰ مایل را برای حد نهایی فلات قاره این کشور مشخص کند و اگر این

1. Disproportionality Test
2. Land dominates the sea
3. Jan Mayen
4. Greenland

خواسته امکان پذیر نیست، براساس خط میانه^۱ اقدام به تحدید حدود فلات قاره طرفین کند (ICJ Rep, 1993: para.2). شایان توضیح است میان طرفین موافقتنامه‌ای در سال ۱۹۶۵ امضا شده بود که آن را مبنای ترسیم خط میانه می‌دانستند. دیوان معاهده مذکور را خالی از هر گونه قصد و توافقی ناظر بر مینا قرار دادن خط میانه به‌عنوان روشی برای تحدید حدود فلات قاره اعلام می‌کند. منتهی دیوان وجود شرایط خاص مصرح در کنوانسیون ۱۹۵۸ فلات قاره را تأیید می‌کند. دیوان رویه مشترک دو طرف برای ترسیم خط میانه را رد می‌کند (ICJ Rep, 1993: para. 23). دیوان اذعان می‌دارد که باید براساس کنوانسیون ۱۹۵۸ فلات قاره و کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها به راه حل منصفانه‌ای دست یافت (ICJ Rep, 1993: para. 41). در ابتدا دیوان اقدام به رسم خط منصف موقت می‌کند که بر مبنای تقسیم هندسی ساحل استوار است (ICJ Rep, 1993: para. 49). دیوان در رأی حاضر به دو موضوع وضعیت خاص و وضعیت مرتبط توجه ویژه داشته و در نظر گرفتن وضعیت‌ها را به‌عنوان روش منصفانه و در چارچوب حقوق بین‌الملل عرفی ارزیابی می‌کند که باید به نتیجه منصفانه ختم شوند (ICJ Rep, 1993: para.49). دیوان همانند رأی‌های پیشین، طول ساحل و ارتباط آنها با یکدیگر و موقعیت قرارگیری آنها با یکدیگر را وضعیت خاصی به حساب می‌آورد و نتیجه اعمال خط میانه را امری می‌داند که به نتایج غیرمنصفانه منجر می‌شود (ICJ Rep, 1993: para. 61). اما همان‌گونه که بیان شد، دیوان علاوه بر موضوعات شکلی و عینی، به منافع و ماهیت فلات قاره و وضعیت‌های مرتبط دیگری هم توجه دارد که عبارت‌اند از ۱. دسترسی به منابع (ICJ Rep, 1993: para. 72)؛ ۲. منابع دریایی اصیل؛ ۳. میزان ذخایر یخ؛ ۴. جمعیت و اقتصاد؛ ۵. امنیت (ICJ Rep, 1993: para. 81)؛ ۶. اعمال و رفتار طرفین (ICJ Rep, 1993: para. 82)؛ و ۷. عدم تطابق طول ساحل طرفین مدعی (ICJ Rep, 1993: para. 61).

در ادامه رویه‌های موجود، در سال ۱۹۹۱ دعوی دیگری میان قطر و بحرین در دیوان طرح شد که دیوان با رأی خود نشان می‌دهد همچنان به حصول نتیجه منصفانه پایبند است. منتهی در رأی حاضر دیوان با آنکه خط میانه هندسی را مبنای قرار داده (ICJ Rep, 2001: para. 177) و با توجه به برشمردن پاره‌ای از وضعیت‌های خاص (نظیر جزیره فشت العزم) اقدام به اصلاح آن می‌کند (ICJ Rep, 2001: para.217)، اما رویه سختگیرانه و شفاف‌تری نسبت به وضعیت‌های خاص در پیش می‌گیرد. دیوان بیان می‌کند که اعمال اصل انصاف در موضوع حاضر با وجود تأسیسات دریایی تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد (ICJ Rep, 2001: para. 224). در این رأی نیز دیوان در آخرین مرحله صدور رأی اقدام به گرفتن تست نسبت می‌کند.

همچنین دعوی دیگری در سال ۱۹۹۹ میان نیکاراگوئه و هندوراس طرح می‌شود که در خصوص تعیین حدود مناطق مرزی و تحدید حدود مناطق دریایی است. دیوان در رأی این

1 Median line

پرونده که در سال ۲۰۰۷ صادر شد، در زمینه تحدید حدود مناطق دریایی رویه خط منصف را غیرقابل اعمال دانسته و توجه به وضعیت خاص جغرافیایی را لازم می‌داند. همچنین دیوان ادعای کشورها در عرض بیشتر از ۲۰۰ مایل برای فلات قاره را ملزم به تبعیت از مواد ۷۶ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها می‌داند. دیوان برخی از خطوط مرزی را براساس خط میانه رسم می‌کند و اختلافات ناشی از برخی مناطق ساحلی را براساس مذاکرات و توافق میان طرفین مرتفع می‌نماید (ICJ Rep, 2007: para. 228). در مجموع در رأی حاضر نیز دیوان به رویه گذشته خود وفادار مانده و همچنان نظام حقوقی فلات قاره را مبتنی بر اصل انصاف و حصول نتایج منصفانه می‌داند.

رأی دیگری که دیوان در زمینه اختلافات سرزمینی و تحدید حدود مناطق دریایی صادر می‌کند، ناظر بر دعوی میان نیکاراگوئه و کلمبیا بر سر مالکیت جزایر سن‌آندرس، پروویدنسا و سانتاکاتالینا و همچنین تحدید حدود منطقه انحصاری اقتصادی و فلات قاره است. در رأی یادشده که در سال ۲۰۱۲ صادر شد، دیوان اذعان می‌دارد که عهدنامه سال ۱۹۲۸ میان کلمبیا و نیکاراگوئه تکلیف حاکمیت مؤثر هر یک از طرفین را بر جزایر مورد مناقشه (جزایر فوق‌الذکر به‌علاوه جزیره موسکویتو و سواحل آن و جزیره کورن) مشخص کرده است و دیوان وارد ماهیت آن نمی‌شود (ICJ Rep, 2012: para. 25). بدین ترتیب می‌توان گفت دیوان در آنجایی که یک حق مکتسبه براساس معاهدات موجود میان دو کشور ایجاد شده است، در ماهیت دعوی دخالت نمی‌کند و آن حق‌ها را به رسمیت می‌شناسد، چراکه معاهده آمریکایی حل‌وفصل اختلافات (پیمان بوگوتا)^۱ - که مبنای صلاحیت دیوان در این دعوی بود - اجازه این کار را به دیوان نمی‌دهد و لذا دیوان صالح به رسیدگی در این زمینه نیست. دیوان می‌گوید نه تنها حاکمیت کلمبیا بر جزایر مذکور مسجل است، بلکه این حاکمیت بر مجمع‌الجزایر سان‌آندرس هم بدیهی بوده و اصل حاکمیت قانون (حاکمیت قانون کلمبیا در این مناطق) و اثرگذاری^۲ آن، در کنار سکوت نیکاراگوئه، حاکمیت کلمبیا بر این جزایر را مسجل می‌کند (ICJ Rep, 2012: para. 80). بدین ترتیب می‌توان گفت دیوان در این رأی اعمال اراده سیاسی و قانون ملی در یک سرزمین و سکوت طرف مقابل را دال بر رضایت و ایجاد حق مکتسبه تلقی می‌کند. بدین ترتیب می‌توان حقوق خاص ایران در منطقه جنوبی بلوک جنوبی دریای خزر را گوشزد کرد که مشعر به شناسایی خلیجی تاریخی در این منطقه خواهد بود.

سپس دیوان براساس استدلال مذکور اقدام به تحدید حدود مناطق دریایی و فلات قاره می‌کند. دیوان دیدگاه طرفین مبنی بر اختصاص عرض فلات قاره فراتر از ۲۰۰ مایل دریایی را رد می‌کند. همچنین دیوان در سه مرحله اقدام به انجام تحدید حدود فلات قاره میان طرفین

1. The American Treaty on Pacific Settlement (the Pact of Bogotá)

2. effectivité

می‌کند، به گونه‌ای که در مرحله اول خط میانه موقت و مشروط را براساس ضابطه خط میانه هندسی رسم می‌کند. در مرحله دوم هر گواه یا موقعیت جدید را در بهبود یا تغییر خط میانه تأثیر می‌دهد و آن را اصلاح می‌کند. این امر همان رویه سابق دیوان را تأیید می‌کند که پیش از این تحت عنوان موقعیت‌های خاص و موقعیت‌های مربوطه در آرای مورد بحث قرار گرفته است. در مرحله سوم، دیوان بررسی می‌کند که اقدامات مراحل اول و دوم به‌گونه‌ای فاحش درگیر عدم تناسب نشده و نتیجه غیرمنصفانه‌ای را میان طول سواحل طرفین و مساحت اختصاص یافته به آنها رقم نزند (ICJ Rep, 2012: para. 10).

در نهایت، یکی از مهم‌ترین و آخرین رأی‌های مربوط به فلات قاره، موضوع تعیین حدود مناطق دریایی میان رومانی و اوکراین در دریای سیاه است. این دعوی در سال ۲۰۰۴ طرح و در نهایت در سال ۲۰۰۹ به صدور رأی شده منجر است. در این دعوی رومانی از دیوان می‌خواهد که اقدام به تعیین یک خط مرزی واحد برای مناطق فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی دو کشور کند (ICJ Rep, 2009: para. 17). دیوان در نهایت در ادامه و تأیید دکتترین شکل گرفته در حوزه تعیین حدود فلات قاره، نتایج منصفانه حاصل از تعیین حدود را مبنای کار خود قرار می‌دهد و خط منصف هندسی را منتج به تعیین حدود غیرمنصفانه می‌داند و مجدداً سه مرحله را برای تعیین حدود در نظر می‌گیرد. البته دیوان تأکید می‌کند که در تأیید رویه قبلی خود در رأی نیکاراگوئه و کلمبیا نمی‌تواند بدون تعیین مناطق آب‌های سرزمینی اقدام به تعیین مناطق فلات قاره کند (ICJ Rep, 2009: para. 20). همچنین دیوان برای تعیین حدود مرزی طرفین به معاهدات موجود میان شوروی و رومانی (منعده در سال‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۶۳ و ۱۹۷۴ و ۱۹۶۱) استناد می‌کند (ICJ Rep, 2009: para. 43) که این اتفاق می‌تواند الگوی مناسبی برای استناد به معاهدات منعده میان ایران و شوروی در منطقه خزر باشد.

دیوان به موقعیت سواحل این دو کشور و نحوه اتصال آنها با یکدیگر می‌پردازد و در کنار جزایر موجود در منطقه، این فاکتور را مؤثر بر تعیین حدود ارزیابی می‌کند (ICJ Rep, 2009: para. 77). دیوان با نام بردن از مناطق مرتبط^۱ (ICJ Rep, 2009: para. 106) سعی دارد آثار منطقه موجود و شرایط بسته بودن دریا و هر گونه موضوع سیاسی، امنیتی، اقتصادی و اجتماعی مربوط به این دریا را در تعیین حدود لحاظ کند. از این رو ابتدا اقدام به رسم خط میانه موقت می‌کند، در مرحله دوم خط میانه را بهبود می‌دهد و در نهایت اثبات می‌کند که تعیین حدود، نتایج غیرمنصفانه‌ای در پی ندارد (ICJ Rep, 2009: para. 115). شاید بتوان این موضوع را شبیه‌ترین موضوع به موضوع دریای خزر و بلوک جنوبی آن دانست، زیرا این دریا همانند دریای خزر یک دریای بسته به حساب می‌آید. دیوان همانند آرای قبلی مصادیق موقعیت‌های خاص را مشخص و شش مورد از آنها را فهرست می‌کند. مصادیق حاضر عبارتند از ۱.

1. Relevant area

ناسازگاری موجود یا عدم تطابق میان طول ساحل (ICJ Rep, 2009: para. 158)؛ ۲. ماهیت بسته دریای سیاه (ICJ Rep, 2009: para. 169)؛ ۳. وجود جزیره سرپنت و تأثیر آن بر سایر کشورها (ICJ Rep, 2009: para. 179)؛ ۴. اعمال رفتار کشورها (نظیر استخراج نفت و گاز، ماهیگیری و رفت و آمد کشتی) (ICJ Rep, 2009: para. 189)؛ ۵. هر گونه ظرفیت محدودکننده در فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی (ICJ Rep, 2009: para. 199)؛ ۶. ملاحظات امنیتی طرفین (در داخل و خارج) نظیر موقعیت جغرافیایی (ICJ Rep, 2009: para. 202).

تحدید حدود فلات قاره دریای خزر

در بخش پایانی مقاله، با توجه به مطالب مطرح شده باید اذعان داشت که لازم نیست رژیم حقوقی دریای خزر موضوع کاملاً خاص و متفاوتی باشد. همان گونه که بیان شد، نباید چشم‌ها را به روی دستاوردهای حقوقی سایر کشورها و جامعه بین‌المللی بست، زیرا در غیر این صورت مجبور به تحمل هزینه‌های زیادی خواهیم شد. در واقع چه بخواهیم و چه نخواهیم، دریای خزر حاصل در هم کنش چندین فلات و صفحه زمین‌شناسی است. در تحدید حدود مناطق دریایی نباید از اصول حاکم بر زمین‌شناسی و علم حقوق غافل بود و صرفاً به چانه‌زنی سیاسی بسنده کرد. باید توجه داشت که براساس ظواهر موجود، ایران به صورت اختصاصی بر روی فلات ایران قرار دارد. همچنین ایران به همراه ترکمنستان بر روی فلات تورانی و به همراه آذربایجان بر روی منطقه کپه‌داغ قرار دارد. از این رو نباید در تحدید حدود فلات قاره به این واقعیت بسیار مهم بی‌توجه بود، چراکه حق حاکمه کشورها بر فلات قاره، ناشی از قرار داشتن بر روی همان فلات است.

همچنین باید برای رسیدن به راه‌حل پایدار به توجیحات و دلایل آذربایجان و ترکمنستان نیز توجه داشت، زیرا نباید یک اصل عادلانه و منصفانه برای ایران، نتایج غیرمنصفانه برای آذربایجان و ترکمنستان به همراه داشته باشد. البته باید یک تمایز و تفاوت اساسی میان منافع منصفانه و زیاده‌خواهی سیاسی و اقتصادی تعریف شود تا هر بهانه‌ای را یک وضعیت خاص یا وضعیت مربوطه به حساب نیاوریم. براساس رویه‌ها، ابتدا باید به صورت هندسی اقدام به تحدید حدود مساوی (از لحاظ هندسی) مناطق مشترک کرد. سپس اقدام به اعمال موقعیت‌های خاص و موقعیت‌های مربوطه، برای تغییر، تعدیل و اصلاح خط میانه یا خط منصف کرد. در منطقه خزر و نسبت با هر یک از کشورها می‌توان وضعیت‌های خاص و وضعیت‌های مربوط متعددی را شناسایی کرد. برای مثال برای ایران می‌توان فهرستی شامل ۱. طول نسبتاً زیاد ساحل ایران (که بعد از قزاقستان در رتبه دوم قرار دارد)، ۲. شکل مقعر ساحل که طبیعتاً ماهیت دسترسی به مناطق آبی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، ۳. جمعیت ساکن در حاشیه دریای خزر (ایران رتبه اول را دارد)، ۴. شیب فلات قاره و عمق آب (که قسمت عمیق آن سمت ایران بوده و عملاً

دسترسی به منابع معدنی و نفتی را سخت و گران می‌کند)، ۵. قدمت تاریخی ایران، ۶. وجود معاهدات دوجانبه با روسیه و حقوق مکتسبه ایران، و ۷. برخورداری از میزان منصفانه‌ای از منابع نفت و گاز به‌عنوان موقعیت‌های خاص طرف ایرانی لحاظ شوند. همچنین به‌عنوان موقعیت‌های مربوطه می‌توان به ۱. ماهیت بسته دریای خزر، ۲. دسترسی و آزادی کشتیرانی ایران به روسیه و قزاقستان، ۳. حق ایران در ایجاد و تأسیس لوله‌های زیرزمینی و زیر آبی برای انتقال نفت و گاز به روسیه و قزاقستان و صادرات به مقاصد دیگر، ۴. وسعت سرزمین ایران در نسبت با وسعت دیگر کشورهای مدعی، و ۵. جمعیت بیشتر ایران نسبت به جمعیت سایر کشورهای مدعی و ... اشاره کرد.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه‌که در مباحث پیشین اشاره شد، جغرافیای فلات قاره نقش تعیین‌کننده‌ای در تحدید حدود فلات قاره دارد. از طرفی در صورت قرار گرفتن دو یا چند کشور بر روی یک فلات، تحدید حدود فلات قاره باید به‌گونه‌ای صورت گیرد که نتیجه منصفانه‌ای از حیث منابع و منافع حاصل از آن برای تمامی طرفین حاصل کند. بر همین اساس باید اطلاعات دقیقی از موقعیت زمین‌شناسی و زمین‌ریخت‌شناسی (ژئومورفولوژی) زیر آب در منطقه خزر، به‌خصوص گودال جنوبی آن داشت. متأسفانه اطلاعات موجود مربوط به گودال جنوبی دریای خزر بسیار ناقص، گمراه‌کننده و کلی‌اند و هر گونه اقدامات لازم برای لرزه‌نگاری‌ها و نقشه‌برداری زیر آب به نتیجه مطلوب نرسیده است. در این زمینه تنها نقشه‌ها و طرح‌های جامع توسط شوروی سابق تهیه شده که به دلایل گوناگون نمی‌توان صحت آنها را تأیید کرد. همچنین مطالعاتی به‌صورت مشترک میان ایران و آذربایجان صورت گرفته که بخش زیادی از آن ناظر بر میدین نفتی خزر بوده است. اما می‌توان براساس فرض‌هایی روشن و براساس کلیات موجود از مطالعات زمین‌شناسی منطقه خزر و همچنین رویه‌های موجود بین‌المللی کلیاتی را طرح کرد که حداقل ارزش مطالعه و پیگیری را خواهند داشت. برای نیل بدین‌منظور می‌توان دو سناریوی عام و کلی نوشت که در سناریوی اول بدون ملاحظات و واقعیات زمین‌شناسی و در سناریوی دوم براساس واقعیات زمین‌شناسی اقدام به تحدید حدود فلات قاره هر یک از کشورهای حاشیه جنوبی دریای خزر کرد. بدین‌ترتیب با بررسی مسائل مربوط به ماهیت فلات قاره و بررسی آرای دیوان بدین نتیجه می‌رسیم که باید برای اتکا به اصل انصاف، در پی یافتن دلایل و توجیهاتی باشیم که معقولانه، قابل پذیرش، قابل اثبات و دارای بیشترین توان اقناع باشند. زیرا همان‌گونه‌که بیان شد، اصل انصاف یک روش با حدود مشخص به حساب نمی‌آید، بلکه در راستای استناد به اصل انصاف باید اثبات کنیم نظریه‌ها یا روش‌های موجود، نتیجه غیرمنصفانه برای ایران و سایر طرفین دعوی در پی نخواهند داشت.

پیشنهاد می‌شود در کنار مذاکرات سیاسی در حال انجام، مذاکراتی کاملاً فنی و حقوقی میان طرفین ترتیب داده شود که فارغ از هر گونه اراده‌های دیکته‌شده سیاسی از سوی دولت‌های طرفین دعوی باشد. علاوه بر این، وضعیت‌های خاص و وضعیت‌های مربوط هر یک از طرفین به صورت شفاف مطالعه و ارزیابی شود تا بتوان با لحاظ کردن چنین وضعیت‌هایی به یک نتیجه منصفانه از تحدید حدود فلات قاره دست یابند. در این زمینه باید از ایده غیراصولی و غیرکاربردی تقسیم دریا دست کشید و متناسب با سنت‌های حقوقی موجود در حقوق دریاها اقدام به تحدید حدود مناطق فلات قاره و حتی مناطق انحصاری اقتصادی‌یکر. از این رو توصیه می‌شود با تأکید بر رویه‌های جاری حقوقی بین‌المللی با اتکا بر اصل انصاف نه تنها حقوق مسلم ایران در بلوک جنوبی خزر را تضمین کرد، بلکه در برابر خواسته‌های غیراصولی بخشی از عوام توجیهاتی حقوقی را برای تضمین مشروعیت تحدید حدود فلات قاره در خزر جنوبی سامان داد.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. آقائاتی، سید علی (۱۳۸۳). *زمین‌شناسی ایران*، چ اول تهران: سازمان زمین‌شناسی.

ب) اسناد

۲. سازمان حفاظت از محیط زیست (۱۳۹۲). *دومین گزارش ملی تغییر آب‌وهوا جهت ارائه به دبیرخانه کنوانسیون (UNFCCC)*، تهران: سازمان حفاظت از محیط زیست.
۳. عهدنامه دوستی منعقد شده بین دولتین ایران و جمهوری شوروی روسیه (معروف به عهدنامه ۱۹۲۱)، مجموعه توافق‌های تشریفاتی ایران و سایر کشورها، ج ۲، ص ۲۲-۱۳.
۴. قرارداد بازرگانی و بحریمایی منعقد شده بین دولت ایران و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (معروف به قرارداد ۱۹۴۰)، مجموعه توافق‌های تشریفاتی ایران و سایر کشورها، ج ۲، ص ۱۶۳-۱۵۰.

ج) منابع اینترنتی

۵. پژوهشگاه ملی اقیانوس‌شناسی و علوم جوی (تاریخ مراجعه: ۹۶/۳/۲۳) به نشانی (URL): <http://www.inio.ac.ir/Default.aspx?tabid=2010>

A) Books

6. Garner, Bryan A. (2009). *Black's Law Dictionary*, United States, Thomson Reuters.
7. Cook, Peter J. & Chris M. Carleton (2000). *Continental Shelf Limits*, New York, Oxford University Press.
8. Kostianoy, Andrey G., Sergey S. Zhiltsov & Igor S. Zonn, (2016). *Oil and Gas Pipelines in the Black-Caspian Seas Region*, Switzerland, Springer.
9. Suarez, Suzette V. (2008). *The Outer Limits of Continental Shelf*, Berlin/Heidelberg /New York, Springer.

B) Articles

10. Herman, Lawrence L. (1984). "The Court Giveth and the Court Taketh Away: An Analysis of the Tunisia-Libya Continental Shelf Case" *International and Comparative Law Quarterly*, vol. 33.
11. Hight, Keith (1993). "The Use of Geophysical Factors in the Delimitation of Maritime Boundaries," in Charney, Jonathan I. & Lewis M. Alexander, (eds.), *International Maritime Boundaries*, Dordrecht/Boston/London: Martinus Nijhoff Publishers, vol. 1.
12. Mehdiyoun, Kamyar (2000), "Ownership of Oil and Gas Resources in the Caspian Sea," *American Journal of International Law*, vol. 94.
13. Roach, J. Ashley & Robert W. Smith (2005). "Caspian Seabed Boundaries," in Colson, David A. & Robert W. Smith, (eds.) *International Maritime Boundaries*, Leiden/Boston: Martinus Nijhoff Publishers, vol. 5.
14. Rothpfeffer, Tomas (1972). "Equity in the North Sea Continental Shelf Cases," *Nordisk Tidsskrift for International Ret (Nordic Journal of International Law)*, vol. 42.

C) Documents

15. Letter dated 3 September 1997 from the Chargé d'affaires of the Permanent Mission of the Islamic Republic of Iran to the United Nations addressed to the Secretary-General, UN Doc. A/52/325.
16. Letter dated 11 November 1997 from the Chargé d'affaires of the Permanent Mission of the Islamic Republic of Iran to the United Nations addressed to the Secretary-General, UN Doc. A/52/588.
17. Letter dated 20 May 1998 from the Chargé d'affaires of the Permanent Mission of the Islamic Republic of Iran to the United Nations addressed to the Secretary-General, UN Doc. A/52/913.
18. Letter dated 26 July 2002 from the Chargé d'affaires of the Permanent Mission of the Islamic Republic of Iran to the United Nations addressed to the Secretary-General, UN Doc. A/56/1017.

D) Cases

19. ICJ Reports (1969). Judgment, North Sea Continental Shelf Cases (Federal Republic of Germany/Denmark; Federal Republic of Germany/Netherlands).
20. ICJ Reports (1982). Judgment, Continental Shelf (Tunisia / Libya Arab Jamahiriya).
21. ICJ Reports (1984), Judgment, Delimitation of the Maritime Boundary in the Gulf of Maine Area (Canada/United States of America).
22. ICJ Reports (1985). Judgment, Continental Shelf (Libyan Arab Jamahiriya / Malta).
23. ICJ Reports (1993). Judgment, Maritime Delimitation in the Area between Greenland and Jan Mayen (Denmark v. Norway).
24. ICJ Reports (2002). Judgment, Land and Maritime Boundary between Cameroon and Nigeria (Cameroon v. Nigeria: Equatorial Guinea intervening).
25. ICJ Reports (2007). Judgment, Territorial and Maritime Dispute between Nicaragua and Honduras in the Caribbean Sea (Nicaragua v. Honduras).
26. ICJ Reports (2009). Judgment, Maritime Delimitation in the Black Sea (Romania v. Ukraine).
27. ICJ Reports (2012). Judgment, Territorial and Maritime Dispute (Nicaragua v. Colombia).